

امان از درد تنهایی

O شقایق قندهاری



عنوان کتاب: بازی ابر و باد
 نویسنده: سید سعید عظیمی
 تصویرگر: غلامعلی مکتبی
 ناشر: سبزخامه
 نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۲
 شمارگان: ۵۵۰۰ نسخه
 تعداد صفحات: ۱۶ صفحه
 بها: ۴۵۰ تومان

همین وضعیت دچار هستند و ناگزیرند «تنهایی» را از همان سال‌های اولیه زندگی خود بشناسند و ناخواسته با آن «خو» بگیرند.

«... دیروز حوصله‌اش از تنهایی سر رفت. توی حیاط گوشه‌ای نشست. از این که تنها بود و هم بازی نداشت، خیلی غصه می‌خورد...»
 در همین چند جمله ساده و کوتاه که در ابتدای داستان آمده، واژه «تنها»، «تنهایی» و «هم بازی» به طور پرتنگی خودنمایی می‌کند که البته، «غصه خوردن» را هم باید به آن‌ها افزود. به نظر می‌رسد که «حوصله سر رفتن» ظاهری ترین عارضه «تنهایی» است و این امر هم مختص کودک نیست. همه افراد صرف‌نظر از سن و سال خود، این حالت را به کرات و به صورت‌های مختلفی تجربه کرده‌اند و می‌کنند.

و اما آن چه توجهم را به خود جلب کرد، «غصه خوردن» پسر کوچولو است. ظاهراً در دنیای سبز و خرم کودک، همیشه همه چیز باید خوب و خوش باشد و این البته، چیزی است که همواره از قدیم، در افسانه‌ها، قصه‌ها و داستان‌ها القا شده است. اما آیا واقعاً چنین است؟ با کمال تأسف، چنین نیست.

و اما مایلم نکته دیگری را هم به مبحث همین بخش بیفزایم. هر واژه‌ای دو معنی دارد؛ یکی معنی اصلی آن یا همان "Denotation" که مفهوم ظاهری هر کلمه را تشکیل می‌دهد و فاقد «روح» و «مفهوم» خاصی است و دوم، «روح» هر کلمه که در مفهوم ضمنی آن یا همان "Connotation" نهفته است. واژه «تنهایی» هم از این منظر، به خوبی قابل بررسی و تأمل است. به اعتقاد اکثر روانشناسان «تنهایی» هم از جهات کاملاً متفاوتی قابل بررسی است. این تنهایی می‌تواند به «تنها بودن» شخص اطلاق شود؛ درست مثل «پسر کوچولو» داستان «بازی ابر و باد»، اما در بسیاری موارد، شخص

«این پسر کوچولو، نه برادری دارد و نه خواهری...» و داستان درست از همین نقطه آغاز می‌شود؛ با صراحت و بدون هیچ گونه مقدمه چینی برای روشن کردن وضعیت «پسر کوچولو» که بهانه شکل‌گیری این داستان کودک شده است.

هر نویسنده‌ای دغدغه‌های ذهنی خاص خودش را دارد و همواره می‌کوشد در هر اثر، آن «دغدغه ذهنی» را بازگو کند.

سید سعید عظیمی نیز با وجود همین مسائل، داستان باصفا و صمیمی «بازی با ابر و باد» را برای کودکان خلق کرده است. وی مخاطبان خود را دست کم نگرفته و او را درگیر مسائل این دوران کرده است؛ مسائلی که هم اینک در جامعه ما بسیاری از کودکان، به طریقی بدان دچارند و نه حق انتخابی دارند و نه مجالی برای تغییر آن چه برای شان توسط والدین «عزیز» مشخص شده است و آن، چیزی نیست جز «تنهایی» که کودکان «تک فرزندان»، به خوبی آن را می‌شناسند.

O شخصیتی «بی‌نام» و «تنها»

«پسر کوچولو» تا به آخر داستان، «بی‌نام» باقی می‌ماند و گویا نویسنده به عمد، ترجیح داده است چنین کند. در بسیاری از افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه و آثار مطرح و حتی کلاسیک جهانی، شخصیت‌هایی بوده‌اند که نام مشخصی نداشته‌اند و در مواردی، نویسنده تنها با پیشوند یا پسوندی صفت‌گونه، ترکیب اسمی مشخصی را به شخصیت داده است.

در این جا نویسنده با افزودن صفت «کوچولو»، این شخصیت را به ظاهر مشخص و متمایز کرده، اما کاملاً آشکار است که ندادن نامی خاص، نشانگر تأکید نویسنده است به این که هم اینک بسیاری از کودکان «تک فرزندان»، به

حتی در حین حضور در یک جمع «احساس تنهایی» می‌کند؛ چون یا «هم دم» و «هم زبان» خود را نمی‌یابد یا از لحاظ روحی دلتنگ است و این تنهایی در اعماق وجودش نشست. خوشبختانه، برای «پسر کوچولو» تجربه حالت دوم بسیار زود است و نویسنده هم در این داستان، به مفهوم ظاهری «تنها بودن» و نداشتن کسی - و در این جا هم بازی - بسنده کرده است.

○ خلاصه داستان

شاید بهتر بود این بخش را پیش از این می‌آوردیم، اما من هم به تعمد و با در نظر گرفتن دغدغه نویسنده، این بخش را پس از بررسی «تنهایی» و درون مایه اثر آورده‌ام. حس می‌کنم در این اثر، خود داستان پوششی شده برای بازگویی دردهای عمیق و ناخوانده و بازگو نشده. وقتی ابر و باد متوجه ناراحتی پسر کوچولو می‌شوند، به او پیشنهاد می‌کنند

رضایت‌مندی برسد، همه چیز دستخوش تغییر و تحول می‌شود. این جاست که انسان بدون قدردانی از چیزی که داشته، ناگهان می‌بیند آن را از دست داده است و حس غریب و سنگین «نوستالژی» تا اعماق وجودش می‌نشیند و او را به شدت آزار می‌دهد.

نویسنده سعی کرده پس از غلبه خیر بر شر - شکست ازدها با اتحاد و همکاری تنگاتنگ ابر و باد - داستان را قدری ادامه بدهد تا ضمن تأکید بر مفهوم مهر و دوستی، به «کلیشه‌ای بودن پایان‌بندی» متهم نشود. پس از این که ازدها از بین می‌رود، پسر کوچولو قدری فکر می‌کند و می‌گوید: «... امروز دوستان خوبی پیدا کردم؛ بنابراین دیگر تنها نیستم. دوست دارم شکل یک پسر کوچولو را درست کنید که کنار دوستانش، ابر و باد، ایستاده است.» و داستان، به همین سادگی و بدون هیچ حاشیه و مطلب زایدی به پایان می‌رسد. نویسنده موفق شده پیش از این که داستانش بیش از حد طولانی، کشدار و خسته کننده شود داستان را به پایان ببرد.

○ تشخیص بخشی به اشیا

جالب است که وقتی پسر کوچولو قهرمان داستان، از ابر و باد می‌خواهد شکل چیزی را در آسمان درست کند، با شکل گرفتن آن موجود، او زنده می‌شود و در قالب جاندار مستقل، به یکی از شخصیت‌های داستان تبدیل می‌شود و البته، اگرچه «گره تیل میل»، «ماهی»، «بچه فیل» و... تنها در حد شخصیت‌هایی ناظر بر ماجرای داستان در اثر حضور دارند، به دلیل زنده بودن دیده می‌شوند. بنابراین، استفاده به جای نویسنده از تکنیک "Personification" که هنوز معادل فارسی درستی ندارد و به نظر می‌رسد «تشخیص بخشی» مناسب‌تر از بقیه باشد، اثر داستانی خود را از حالت رئال خارج و آن را به داستانی فانتزی تبدیل کرده است.

○ ناهماهنگی تصاویر

قصه داشتیم از این بخش صرف نظر کنیم، اما نشد! و این نیز دلایل خاص خود را دارد. دلم می‌خواست چشم‌هایم را بر تصاویر ناهماهنگ، نازیبا و غیرجذاب کتاب ببندم، ولی مگر می‌توان در کتاب مصور کودک، تصاویر را ندید؟ کودکی که تازه می‌خواهد با کتاب «دوست و آشنا» شود، جز «تصویر» که عنصر و ابزار دیگری در اختیار ندارد. چه بسا چنین کتابی را والدین بخواهند برای کودک خود بخوانند، اما در قدم اول که انتخاب کتاب است، بعید به نظر می‌رسد خود کودک، این کتاب را از روی قفسه کتاب‌ها بردارد! به علاوه، حتی اگر خود والدین هم به هر دلیلی این کتاب را برای فرزندان‌شان انتخاب کنند و بخواهند داستان را برایش بخوانند، کودک پرانرژی و شیطان راجه طور می‌تواند برای چند دقیقه آرام در یک جا نشاند؛ به عبارت دیگر، تنها ابزاری که می‌تواند توجه کودک را جلب و او را کنجکاو کند تا چند دقیقه بنشیند و محض خاطر تصاویر چشم‌نواز، خوش آب و رنگ و زیبایی کتاب، به داستان آن گوش بسپارد، همان «تصاویر» است.

به نظر می‌آید تصویرگر نتوانسته با «متن» داستان ارتباطی موفق و عمیق برقرار کند؛ چون در آن صورت، در ترسیم اشکال، اندازه آن‌ها و انتخاب محل قرارگیری هر شکل در صفحه، رنگ‌های زمینه، ترکیب‌بندی رنگ‌ها... دقت و توجه بسیار بیشتری به خرج می‌داد. حیف است که این متن زیبا، به سبب تصاویر نسبتاً ضعیف و ناهمگون مورد غفلت مخاطبان خود قرار گیرد.

در این اثر، خود داستان پوششی شده

برای بازگویی دردهای عمیق و ناخوانده و بازگو نشده

نویسنده سعی کرده پس از غلبه خیر بر شر - شکست ازدها با اتحاد و همکاری تنگاتنگ ابر و باد - داستان را قدری ادامه بدهد تا ضمن تأکید بر مفهوم مهر و دوستی، به «کلیشه‌ای بودن پایان‌بندی» متهم نشود

با آن‌ها بازی کند و در ادامه می‌گویند، چنانچه شکل چیزی را به آن‌ها بگوید، همان شکل را در آسمان درست می‌کنند. پسر کوچولو هیچ‌ان زده می‌شود و اسم اشکال و جانوران مختلفی را می‌آورد و هر بار «باد» شکل ابر را تغییر می‌دهد و آن را به شکل مورد نظر تبدیل می‌کند. تا اینکه وقتی پسر از منظره مربوط به آهوهایی که زیر درخت علف می‌خورند (آخرین طرحی که پیشنهادش را به ابر و باد داده است) خوشش می‌آید و تصمیم می‌گیرد برای مدتی به آن نگاه کند، متوجه دود سیاهی می‌شود که از یک طرف آسمان به طرف آهوها می‌آید و چیزی نمی‌گذرد که همین دود سیاه، به شکل یک ازدهای خشمگین درمی‌آید و مبارزه میان ازدها از یک سو و اتحاد ابر و باد برای از میان برداشتن آن آغاز می‌شود.

صرف‌نظر از این «پایان خوش» یا «happy ending» نکات دیگری هم در طرح این داستان قابل توجه است. دود سیاه که مدتی بعد شکل ازدهایی خشمگین را به خود می‌گیرد، درست زمانی در آسمان ظاهر می‌شود که پسر کوچولو می‌خواهد «ثبات» را تجربه کند و این درست همان اتفاقی است که همواره در عالم واقعیت رخ می‌دهد: تا انسان می‌آید خود را با موقعیت و شرایطی وفق دهد و به آن عادت کند یا تازه زمانی که مجالی می‌یابد به